حسب الارشاد اخی المعظم و برادر کرم منشی محمد عبد القیوم صاحب تاجر کتب کلکتہ قریب مدرسہ عالیہ
از اہتمام کمترین محمد قمر الدین ابن جناب حاجی شیخ محمد یعقوب صاحب مالک مطبع احمدی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق کائنات و نعت سرور موجودات صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم مخفی نماند
کہ چون اکثری از متعلمان و مبتدیان پیش من ہیچمدان شکایت آوردند کہ زبان ایشان
از گفتگوی فارسی عاجز و دل پریشان است لہذا بپاس خاطر ایشان این رسالہ مختصر
تالیف نمودہ موسوم بہ نسخہ تعلیمہ نمودہ شد سوال السلام علیکم جواب و علیکم السلام
س بیا و بنشین ج می آیم و می نشینم س چیست نام تو ج غلام علی ست نام من
س اسم والد ماجد تو چیست ج اسم پدرم غلام نبی ست س چیست نام جد امجد تو
ای مہربان ج نام جد من سلطان علیخان س نوید مزاج اقدس گو ج بہر حال بزبان
و دل شکر او س کجا خانہ تو بگو ای جوان ج مکانم بہ پتنہ است ای مہربان س کجا
اکنون باشی تو از من بگو ج درین قصبہ میباشم ای نیک خو س بدین وقت
می آئی تو از کجا ج ہمی آیم این دم ز مہمانسرا س ارادہ شما کو کجا رفتن ست ج
برفتن کوپلور ارادہ من ہست س بیا و سبق زود از من بخوان ج طبیعت نمیخوا

ای مهربان بوجه تردد دلم شاد نیست سبقهای دیروزه هم یاد نیست س اگر طبیعت شما
بدمزه است کتاب در الماری بدار و قلیان بیار ج میدارم و می آرم س طفلان را گوکه
آموخته یاد کنند ج هرچند میگویم اما کسی گفتنم نمی شنود س چه خوردی تو امروز گو ای جوان
ج نداری خبر خوردم حلوا و نان + س اراده رفتن به محفل عبدالغفور دارم یارم کهار را نزد
بخوان ج بگو از کجا آرد این ستمند + کهاران درین جای نایاب اند + س مهربانم نزدم
قلم نیست چه کنم ج برادرم هر قدر فلوس خواهند از من گیرند و قلم از دکان تاجر
آرند س در دست شما چیست ج انار شیرین ست س همراه تو کیست ج
دوست قلبی ست س چه میخوانی از من بگو ای جوان ج ظهوری و خاقانی و
بوستان س در کدام مکتب میخوانی ج به مکتب بابو پربهوداس میخوانم
س شاه مکتب چه نام دارد ج انندی داس عرف بابو صاحب ولد بابو سکهر چند
س بگو نام اوستاد ای با تمیز ج بشنو از من اسم ست عبدالعزیز س دریتولا
چهوری لال چه میخوانند ج رقعات عزیزی میخوانند س درین روزها چنین بسیار
مے افتد تا کی رو نمی خواهد آمد ج تا وقتیکه باران خوب نبارد س بسا تشنه ام
آب شیرین بیار ج بگیر آب ای مهربان غمگسار + س مرا حاجت یاد کش
هم بس ست + ج بگیر ای شفیق محبت پرست + س چرا نزد من نمی آئی ج بباشد
کم فرصتے س گوری لال برای خواندن چرا نمی آیند ج دریتولا در لهو و لعب میباشند
لهذا نمی آیند س اگر اجازت سراپا کرامت باشد تا برای خواندن سبق خود را
حاضر آرد ج مرا کاری ضروری در پیش دلم مصروف دران خیال لهذا امروز
سبق شدن محال س مرا خواب می آید چه حکم میشود ج برو و بخسپ

چیست که از دهات روپیه نمی آید ج بعدم توجهی تحصیلدار نمی آید س هنوز روپیه
از ده نرسیده چگونه مالگزاری سرکار داخل خزانه خواهد شد ج اکنون از دهات
روپیه آمدن غیر ممکن جز دستگردان سبیل دیگر بنظر نمی آید س پدر تو ترا می طلبید
ج هیروم س مکتوب محبت طراز مشعر سرسبزی مقدمه ورود یافت حامل اشفاق نامه را
دو روپیه انعام داده رخصت نموده شد و هر لحظه جویان نوید شما میباشم ج گرتو
نوازی کنی نوازده مرا س انتظام محفل شادی دیوان دام دیده اینقدر مسرور شدم
که شرح آن زیاده از گفتن و نوشتن ست تو هم رفته بودی ج رفته بودم س
چه میتوشی ج ماست س بار بار خمیازه چرا میکنی ج از درد اعضا س مرا از طبیعت
برادر خود واقف گردان ج درین هفته غسل صحت کردند از فضل خداوند جهان
س مطلب سبق امروز دلنشین شد اگر نشده باشد باز بخوان تا مطلب بیان کنم
و بغور خیال کن ج اکنون ضرورت بیان نیست فهمیده ام س از حلقه بند کیست
بیرون نیم تا زنده ام بنده ام یقین بگفتم دارای مهربان ج یقین از ذات تو همچنین
است س از دست یاری گلی به بستم رسیده ابلیش دماغ را معطر کرد تو هم بگیر و بشم
ج شمیدم خوبست س طعام طیار ست ببرند و بخورند ج میسیدم و میخورم
س مدتی شد که خط برادرم نرسیده بنا بر آن ترددی دارم ج موجب عدم فرصت
است جای تردد نیست س گرسنه ام نانی بده ج بگیر و بخور س حیا طرا
بطلبید و پارچه برای عید قطع کنانید ج امروز شدن نمیتواند الا فردا س
سردی بسیار می افتد هنوز سرمائی طیار نشده ج چرا طیار نمی کنانند و نمی پوشد
س شنیده ام که قاصدی رسیده و نامه رسانیده هر یا هم چه نوشته بود و هر اهم واقف

بروخریده بیار س اجیت داس جستجوی نسخهٔ دل بهلا نماند الا دستیاب نمیشود
ج من هم تلاش نموده بودم مگر دستیاب نشد س خوب الحال بنوشت بخوبصلت
نشت خوب نمیکند برا و تاکید وارند ج میدارم لکن تاکیدم بکار نمی آید س
چه میفروشی ج انار ولایتی میفروشم س بیاو بنشین قیمتش گو ج ده آنه آثار
میفروشم س اگر هشت آنه آثار وادن منظور باشد بده والا ببر ج باین قیمت
نخواهم داد سیر دهم س اگر عطر دو ماشه موجود باشد عنایت شود ج هرچه بود خرچ شد
اکنون نزد من نیست س کتاب اجیت داس هنوز جلد نبندد او سببش چیست
ج عند الملاقات دریافت کرده خواهد شد س بخانه گاذر برو اگر پارچه شوئیده باشد
بیار ج امروز گاذر بموضع دیگر رفته است باد ملاقات غیر ممکن س غسل
خواهم کرد آب از چاه بکش ج آب در خم بسیار است برو غسل کن س
نخل پلاس تلاش کن اگر میسر گردد بیار به صحن خانه نصب خواهم کرد ج دریغ او ستیبانی
آن دشوار لکن بماه اساڑھ البته بدست آمدن میتواند س برو کشتی کرایه نموده
بیار برای سیر دریا خواهم رفت ج دراینجا کشتی میسر نمیگردد واز کجا آورده شود
س حقه طیار کن نوشیده سبق شنیده شمارا رخصت خواهم داد ج تنباکو نیست
چگونه قلیان طیار کرده شود اگر حکم گردد تنباکو از بازار آورده طیار سازم س
غلط میخوانی کتاب ببین و بخوان ج غلط نمیخوانم کتاب من نهایت غلط است
س تمام شب بیدار بودم در اینوقت مرا خواب می آید چه کنم ج اندکی توقف
کن بعد خوردن طعام خفتن خوب است س بایام مفارقت چرا خط نمی نویسید
ج بلاضرورت چه نویسم س هر بس داس بنوشت و خواندن هیچ متوجه نمیشود

تمام روز بلیت و لعل میگذرانند و بر گفتن کسے خیال نمیکنند چه کنم ج بغیر یاد شدن
سبق اورا فرصت نمیشد بجز این تدبیر دیگر نیست پس کنہیالال بنوشتن و
خواندن از دل و جان محنت میکند شب و روز جز نوشت و خواند شغل دیگر ندارد
میدانی ج خوب میدانم اورا شوق بسیار است پس راجالال باز بمکتب برای
خواندن حاضر شد چه کنم ج لازم است که از درس آن رو بگردان پس منی لال را
بگو آموخته یاد کند ج هیچ ضرورت گفتن نیست آموخته او شنیده ام یاد است
پس لیج بشنو و مشوش مکن ج تختی گم شده است چگونه نویسم پس زرگر چاسر پوش
نقره و زنجیر طلائی طیار کرده بیاورد وعده او منقضی شد ج درین ماه شادی پسر اوست
بدین سبب طیار نکرده است پس آرد بیار و نان بپز و نخود برای اسپ
آورده و آب بانداز ج هر قدر روپیه که بود خرچ شد حالا در تحویل یک خرمهره
نیست بکدام طور آورده شود پس دروغگو هستید و قصه نمیدهید از پیشه حیله و حواله
جگرمی خواهید درین باب چه کرده شود ج بهر طوریکه ممکن باشد روپیه از
دالبین گیر شده شخصی معتبر را دهید پس ٹھاکرپرشاد و خواندن آموخته و یاد نمودن
سبق هیچ توجه نمیدارد میدانی ج راست است من هم خوب واقف ام
پس از آهنگران هیچ آهنه و تابه آورده بدام قیمتش سے طلبند ج حساب
کرده بیباق سازند پس فراش مشاهره خودمی طلبد ج اورا گو که درینولا چند کار
ضروری در پیش است بعد فراغ شدن از ان مشاهره تو داده خواهد شد پس
بان اکثر غیر حاضر میباشد و گفتنم بگوش دل نمی شنود چه کنم ج اگر همچنین است
از نوکری موقوف نموده بجاے او دیگر مقرر نمایند پس نزد عزیزی

اوست ازین باعث غیر حاضر میباشد س لال جی رقعات عزیزی نوشته شد
اجرت کاتب بیار و کتاب خود بگیر ج فردا اجرت کاتب داده خواهم گرفت
س وقتیکه سنگدوله آمده بود آن وقت کجا بودی ج حینیکه دیوا آمده بود من
بخانه خود خفته بودم مرا از یادگر و خبر نیست س کنده برای داشتن شالی بساز
ج گل لائق او درین جا یافته نمیشود چگونه طیار سازم س جی کشور شما چه مینویسید
ج نسخه گلستان مینویسم س ای عبد الله چه میکنی ج مطالعه کتاب میکنم س
چه خواهید خورد ج خشکه و دوغ خواهم خورد س برادر تو کی خواهد آمد ج بروز سه شنبه
س وقت نماز شد بمسجد برویم ج اندکی توقف کن من هم خواهم رفت س
موجب چیست که هنوز مکان تیار نشده ج ایدم و ستیابی مزدور هوشیار س
حقه طیار است بکش ج دلم نمیخواهد س کوزهٔ نو برای داشتن آب شیرین بیار
ج امروز دستیاب شدن نمیتواند پس فردا که روز بازار است خواهم آورد س
بوقت شب ترا طلبیده بودم چرا نه آمدی ج بباعث شب تار س امروز
بخانه تو چه شور و غل میشد ج باعث آن اینکه گربه ماکیان را گرفته بود س وجه آماس
پای تو چیست ج از گزیدن پشه‌ها س انگشتری مرصع از انگشت تو چه شد
ج در راه افتاد س بر دروازه تو چه میشود ج رقص و تماشای بزولوزنه میشد
س هر شب بنای دیوار کدام جانور می‌کند ج موش باشد یا راسو س موجب
چیست که چشم تو نهایت سرخ ست ج از ماده برودت س مداوا بهتر کجا
بدست خواهد آمد ج در دکان امداد س سبق خواندی ج خواندم س شام هم
از دکان خود بیار ج امروز دکان من وا نیست انشاء الله تعالی فردا خواهم آورد

س سبق چرا نمیخوانید ج باعث درد سر س معین الدین کجا رفت ج برای نوشیدن
آب س کالی چرن چه میکند ج لوح میشوید س کار من چه شد ج محمد اسمٰعیل
از کار د تو قلم می تراشد س در کوچه شخصی ترا دشنام میداد چه خطا کردی ج گناهی
نکرده ام بلا وجه دشنام میداد س دیوانه است ج بلی س در خانهٔ تو کدام شخص
با آواز بلند میخواند ج برادر زادهٔ منست س طعام چرا بدمزه است ج بباعث عدم
دستیابی روغن زرد س چرا مکان تو نهایت خرد و تنگ است ج در شهر زمین بسیار
میسر آمدن نهایت دشوار این هم غنیمت ست س درین روزها شکسته دل چرا میباشی
ج باعث تهیدستی س رنگریز دستارم گم کرد چه باید کردن ج معاف بکنید س
هیچ لائق نمکین بدستم نمی آید چه کنم ج دریجا دستیابی آن محال ست س
علاج تو کدام طبیب میکند ج عبد الرحیم س بایام سرما شربت هرگز نوشیدن نباید
مرا از نوشیدن آن زکام شد چه کنم ج بوقت نوشیدن منع کرده بودم چرا نشنیدی
اکنون از من چه می پرسی از حکما پرس س بر سوال من چه حکم شد ج گرفتاری بدعاعلیه
بذریعهٔ تهانه دار س افسوس جرا بر قفس طوطی ما افتاد و از بیمش جان داد چه باید کرد
ج هر چه شد نی بود شد اکنون از افسوس چه حاصل س روز چه قدر باقیست
ج یک و نیم پاس س بروز یکشنبه بطرف شمال برای چه کار رفتی ج بتلاش
هیزم رفته بودم س عقب مکان تو باغ کدام کس ست ج نصف از آن من
و نصف از آن برادر من س جانب شرق مکان تو کدام مردم ست ج مکان
عموی من س بام تو چرا ایں مرمت افتاده است ج باعث نزاع و نا اتفاقی
برادران س از خانهٔ تو چوک بکدام سمت واقع ست ج بطرف غرب س

چه مهمانی ج برگ تنبول س پان عرقی وعوتی امروز چرا داخل نشدج موجبه آن اینست که امروز حاکم به کچهری تشریف نیاوردند س پسر تو از چند روز کجا غیبا شد برای خواندن چرا نمی آید ج در مدرسه بخانه ماموں خود رفته است س تاکی خواهد آمد ج درین هفته س آواز سرود از کجا می آید ج از میخانه س گریه وفریاد کدام میکند ج شخصی ظلم رسیده است س دل تو چرا منتشر می باشد ج یکی باعث بعید الوطنی دیگر به سبب بی شغلی س ترا از دهات چه قدر روپیه حاصل میشود ج بعد از ادا شدن مالگزاری سرکار دو هزار روپیه س در بازار برای چه کار رفته بودی ج برای خرید عدس وشلغم رفته بودم س آواز فیل از کدام جا می آید ج فیلبان پیل را برای غسل بر تالاب آورده است از آنجا می آید س چرا دروغ میگوئی ج گاهی کذب نگفته ام ونخواهم گفت س بوقت صبح کاذب کدام شخص ذکر حق میکند آوازش بگوشم میرسد ج فقیری بعید الوطن مست س تا نصف لیل کجا اوقات بسر می بری ج در مسجد س سیاه وسفید پر منقش شد چرا روپیه ادا نمی کنی ج روپیه موجود نیست وقتی که خواهند بگیرند س در قیمتی من در چاه افتاد اگر گویم که غواص را طلبید ج غم مخور پریشان مشو خدمتگار من غواصی خوب میداند درین وقت ببازار رفته است در یکساعت می آید از دست او بر آمد مقصد تو خواهد شد س ساربانم شتر چرا نمی آورد ج از بدنهادی س کدام شخص رساله هذا برای فائده تلمیذان مبتدیان تالیف نموده است ج عبد العزیز عفی عنه س ضرورت یک فرد شطرنجی که طولش ده درع وعرض آن سه گز باشد دارم وستیابی آن ممکن ست ج چنین شطرنجی بغیر فرمایش از شطرنجی باف بدست آمدن امکانی ندارد

س خسر و خوش شد این تو رخصت دختر خود میخواهند چرا رخصت نمیکنی ج وجهش
قابل اظهار نیست س درین روزها چرا انگشت خود را سیراب نمیکنی ج باعث
(اور ترجمہ ہندی ساس)
نقصان شدن دولاب س کتابی که عنایت فرموده بودند کرمها خورده ضائع
کردند اگر دیگر در کتبخانه باشد عنایت شود ج نزد من نیست الا از کلکته طلبیده
خواهم داد س ببازار رفته نرخ غله هر قسم دریافت نمایند ج از من شدن نمیتواند
دیگر کس را فرستاده دریافت سازند س اسامیان بغیر گرفتن فارغخطی اراده دادن
روپیه نمیدارند درین باب چه حکم میشود ج فارغخطی داده روپیه بگیرند س
قوت خان فوت کرد قدر روپیه برای خرچ تجهیز و تکفین او نیست چه کرده شود
ج هر قدر ضرورت باشد از تحویل من گیرند س در نشستگاه چرا نمی نشینید
ج باعث گرفتن مسهل در خلوت میباشم س ترا از تحریر یزدی تا کی فرصت خواهد شد
ج درین عشره س بحضور جناب میان صاحب تصدق حسین مد ظله شیخ
عبد الحافظ و عبد الرحیم برای خواندن درود شریف و قرآن مجید کدام وقت
حاضر میشوند ج شیخ عبد الحافظ بعد طلوع آفتاب و عبد الرحیم بعد نماز ظهر س
دکان میوه فروشان کجاست ج بر عقب پل کلان س خانه بروب ج روبیده
است س شمع روشن کن ج باد تند می وزد شمع چگونه روشن خواهد ماند س
افسوس روپیه از جیب من افتاد بگویم ج غم مخور من برداشته ام س قبلگاها از
عرضی محرر دیهی واضح شد که بست نفر اسامیان از بد معاملگی و سرکشی تحصیلدار
از کاشت خود مستعفی شده سکونت بموضع دیگر اختیار کردند باقیماندها اراده
فرار شدن دارند درینباب چه صلاح است ج عزیزا تحصیلدار را موقوف سازند

و بجای او شخصی دیانت دار تقرر شدند س بروز پنجشنبه کجا رفته بودی ج به کنار
دریا رفته استاده بودم هما نوقت دیدم که کشتی بگردابی افتاده غرق شد س
مردمانیکه بران سوار بودند چه شدند ج کسانیکه رشتهٔ حیات دراز میداشتند از دست
مدد کشتیبان رها شدند باقی بدار الفنا رفتند س انگشت تو چگونه زخمی شد
ج از حملهٔ زغن س حال نوشت وخواند میان چهیدی و میان گهسیٹے چیست ج
نوشتهٔ آنها دیده‌ام حروف بس پاکیزه ولطیف اگر خواستهٔ خداست بعرصهٔ قریب
بمنزل مقصود میرسند ج عزیز باین بشارت دلم شاد شد خدا همچنین کند س درین روزها
مولوی عبد اللطیف کجا میباشند با او ملاقات نمیشود ج نمی دانند که بحلقهٔ
صوفیان بذکر حق اوقات بسر میبرند س سید علی رضا صاحب را فرصت کدام
وقت میباشد برای ملاقاتش خواهم رفت ج از ورود وظیفه تمام روز و شب
فرصت نمی ماند لکن بوقت زوال س عهدهٔ تحصیلداری بسرکار آقاے من
خالیست اگر شمارا منظور باشد حتی الامکان سعی کرده شود ج ازین چه بهتر س
ضرورت معجون فلاسفه دارم به طیاریش چه قدر خرچ خواهد افتاد ج دو روپیه س
از مسجد ماهرو و مسجد مولا باغ چه قدر فاصله واقع ست ج نیم کروه س امام علی
کدام کتاب مطالعه می نمایند ج قصهٔ گلدستهٔ بهار س سر رشته دار الفضل سرمو
تردد نمیگردد میدانی ج بلی کسانیکه سود سر ندارند محنت وسعی بسیار نمی کشند
س روزینهٔ فرمودهٔ حضور فیض گنجور که آنرا هرگز زوالی نیست از نحوست وقت
من بدستم نمی آید ج میر سامان در وقت حساب از من میگیرد ترا چرا امید هد او را
بخوان وجهش پرسیده شود س آب از چشم من مے آید چه کنم ج سرمه کش

ج کشیده ام مگر سودی ندارد وس طاؤس می رقصد بهبین ج من اکثر دیده ام
شما به ببیدس کدام کس ترا شده سراید ج قوالی ست س برادر عموی تو
چرا خط ترا نمی نویسید ج من گیستم که نامه نویسد لیبوسے من س صاحب زبانه
مفارقت چرا بمکتوب محبت اسلوب یاد و شاد نفرمودند ج باعث علالت طبیعت
س اگر بحضور موفور السرور شما میانه باشد برای دوره فرعنایت شود ج
شما میانه من شخصی عاریت برده است س ساقی را گو که جامی بمن دهد ج بسیده
بگیر و بنوش س میر رمضان علی که از رفیق نیاز مند اند و دینولا باعث بیکاری
نهایت تکلیف میکشد و دیروز شنیده ام که محرر ده سرکاری مستعفی شده اگر
او را بجایش سرفراز فرموده شود این طوق احسان در گردنم تا زیست خواهد ماند
ج او را بجوان بعد از ملاحظه کارگزاریش سرفراز نموده خواهد شد س دهی که
بسال گذشته خرید شده است شنیده ام که در ان موضع درخت خارپوش بسیار است
خارپوش چرا نمی آید ج از وجهش آگاه نیم انشاء الله تعالی فردا پیادگان متعینه
آنجا طلبیده دریافت کرده خواهد شد س انچه شد حالا باز آج بغیر گرفتن عوض
نمی سگذارم س نیاز مند میخواهد که پیوسته خود را منظر کیمیا اثر حاضر دارد ج خانه
من خانه شماست بی تکلف باش س از صحن مکان اسباب بیرون ج چرا این باران
می آید ج سے بردارم س بهرکشت گاو ندان را بر آقلیه رانی ببرند ج می برم
س دندانم می جنبد چه کنم ج علاج از حکیمان بپرس س شب خواب نمی آید
چه نمایم ج روغن خشخاش بر سر مالش کن س زخم پایم رو بصحت نمی آرد ج
ازگفتن من چه سود از رگ آن گوس غ یال بیماهی ... آرزو اگر نشد آن صاحب

باشند مرحمت شود ج بود الا شخصی که تاش سهو میکنم عاریت برده و باز
واپس نداده س ایام بارش رسید هنوز بدر رو چرا سقف نکردی ج باعث
نایابی تخته سنگ س ترا لکنت می آید ج بلی س آب بنوش ج می نوشم
س استخوان کدام کس بسوزد ج قصاب ست س ترب از کجا آوردی
ج از دکان تره فروش س نیشکر بر دکان سبزی فروش ست ج نیست س
طفلان کجا میروند ج برای دیدن رقص مخنث س در نبود لا پسر تو کجا میباشد
ج گاهی بر مکان قربانی می نشیند و گاهی بصحبت او باش میماند س
او هیچ خوانده است ج نه س ای مونس دل شکستگان برین بی سروسامان
چرا نامهربان میباشید ج نمیدانی که با دشمنان سرکشان و بدنهادان
که عدو جان اند می نشینی و جهش از من می پرسی از خدا نمی ترسی س فوج را
کجا می بری ج برای جنگانیدن س پسر تو اوقات بکدام شغل میگذراند
ج جز پرانیدن کبوتر کار دیگر ندارد س میان مبارک علی که یکی از دوستان
این خیر اندیش اند درین سال دو بیگه اراضی از زمیندار موضع عجیب نگر گرفته
اراده کشتکاری دارند الاصلاح این دعاگو موقوف داشته اند و مارا درین کار
دخلی نیست درین باب رای شما چیست ج در رای من می آید که بآن
موضع کشتکاری نمودن خوب نیست چراکه زمینداران موضع مذکور نهایت
بدنهادند س آواز انگشتک می آید ج بلی س مبلغ دو صد و پنجاه روپیه
برادر تو نزد من بسبیل هنڈوی فرستاده است بگیرند و رسیدش دهند ج مارا
روپیه او گرفتن منظور نیست واپس بفرستند یا هرچه خواهند نمایند س

پریشان خاطر چرا میگردی ج زنی شیردار برای طفل خود میجویم لیکن میسر نمی آید
و بدین اضطراب میگردم س بچه بدست بر دوش نهاده کدام کس میرود
ج محافظ بلغ من ست س فارغ میکنی خواب می آید ج بلی س طفل را
در رساله هذا بعد فراغ یافتن کدام کتاب باید ج بعد خواندن صفوة المصادر
س دود از کجا می آید ج باورچی در مطبخ شیر برنج می پزد از آن جا می آید س
بپرس از مردود که نشینم یا که خانه را گذارم ج پرسیدم میگوید که خطا شد معاف
فرمایند س بر نخل خرما کدام جانور آشیانه ساخته است ج غلیواز س غریب پرور
سلامت درین ماه شادی برادر زاده فدویست و انتظام طعام و سایه بندی
وغیره بدون نمک خوار دشوار بنا بر آن امیدوار است که رخصت دو هفته مع
مشاهره این ماه از راه خاوندی عنایت و مرحمت فرموده شود ج رخصت
منظور روپیه مشاهره هم داده خواهد شد س نوازش فرمایے من وهی که
بشراکت شیخ صاحب آن مهربان سراپا لطف و احسان خرید نموده انداز خط
مختار من هویدا میگردد که شیخصاحب قصد فروختن حصه خود بهمان قیمت که
خرید نموده انداز ند اگر آن کرمفرما گیرند خیر ورنه مراد ها نیده و هند چنان نشود
که بدست دیگر رود ج محاغوب شد که آگاه کردید اگر نخواهم گرفت برای
شما از شیخصاحب خواهم گرفت یقین ست که گفتنم بیکار نخواهد رفت س
درو ست راست خود چه میداری ج ابریق پر از مے س در دست چپ تو
چیست ج کباب ماهی خوشگوار دشوربای کنجشک مزه دار س ترازو برای
وزن نمودن کنجد و بادیان بیار ج بعد یک لحظه میزان خواهم آورد س آواز

آسیا می آید ج بلی کنیز تو گندم می ساید س آروغ ترش و لعاب از دهن می آید
موجب آن معلوم نمیشود ج شفقا از فساد بلغم ست س عطسه چرا بسیار می آید
ج از خشکی دماغ س مرکب من نمی پوید ج تازیانه بزن س آبله برای خرچ ایام
بارش مهیا شد ج شد س گوسفند نشخوار نمی کنند ج بیمار ست س معاد خشت
آورده است او را چه گوییم ج بگو حاضر باشد س تشنه بیارد و روغن بگیر ج می آرم
و می گیرم س حالا کوڑی لال به نوشت و خواند شب و روز مشغول میباشد اگر
خواسته خدا است بهر صد قریب بمنزل مقصود میرسد شاد باش ج ازین چه بهتر
س چاولی چه شد ج زنی بروس کدام کس ست ج کلال س کاسه ساز
است ج بلی س کجا میرود ج بخانه می فروش س چاه سبز طیار شد ج
هنگز از کجا رفت ج برای آوردن شنجار س کاسه سر چگونه شکست ج از
کلوخ طفلان س میر صاحب کجا نشسته اند ج در چار طاق س فرمان برتو
بکار من چرا نمی درهم میکشد ج بد نهاد ست س اکثر برای ملاقات تو بخانه میروم
معلوم نه اسے یار کجا میباشد ما را جز بیهودن راه دیگر حاصل نمیگردد ج شفقا
ورنه و لا از باعث کثرت کار سرکاری فرصت یکدم نمیدارم شب و روز
اوقات خود بکار سرکار می گذارم س از شکارگاه چه شکار آوردی ج دو گرگ
و یک شیر و سه خرس و هفت آهو س از عف عف سگ تو دماغم پراگنده شد
بزنید و برانید ج بیزنم و سے رانم س در خانه تو سیر و زر و چوب و کشنیز ست یا نه
ج هست س شید سخت ست درین گرما رفتن بلا چتر دشوار اگر نزد آن عنایت
فرما باشد مرحمت شود ج استاده باش در یک لحظه می آرم س سیر شکار

آدمی را آدمیت لازم ست + عود را گر بو نباشد هیزم ست + مجاعند الملاقات اورا
فهانیده خواهند داد که ازین حرکت نامناسب باز آید و الا بجز او بهتر نخواهد شد
ج برادرم راست میگوئی مگر قول سعدی علیه الرحمه را چرا فراموش میکنی شعر
خوی بد در طبیعتی که نشست + نرود جز بوقت مرگ از دست + س بتاریخ
بست و نهم شهر ذی الحجه مقدمهٔ جهوری لال روبکار شده حسب خواه او فیصل گردیده
و مقدمهٔ سامی هم قالب است اگر حکم باشد برای نظیر نقل فیصلهٔ مذکور
باضابطه گرفته شود ج از وکیل بپرسند هرچه فرمایند نمایند س در شب از شور
فریاد غوک تر اخواب نمی آید ج آری س از مادهٔ سردی جسم من پیر ناتوان
درد می کند علاجش چیست ج سفوف زنجبیل در روغن خردل و قدری انگوزه
انداخته بمالند س در کشت خود چه کاشتی ج ارزن س شغالی که در باغ
دهنگی که زیر پل بود چه شد ج از دست خانصاحب کشته شد س هیرن
که برگ حنا چیست ج عنکبوت ست س برادر تو اندک گوگرد برای
ادویهٔ خارش میخواهد الا میسر نمی آید ج او را بگو که هر قدر ضرورت باشد
از عطار بن بگیرد س وقتیکه از تو شریک شما زد و کوب بیشتر خطا و سهو از من
شد که دستگیری و مدد تو نکردم خطایم معاف فرمایند ج خاموش باش چرا
لاف میزنی نمیدانی که مشتی که بعد از جنگ یاد آید بر کلهٔ خود باید زد س
از کدام دکاندار ملازم ناپکار تو جنگ نموده است او را بسته می برند تدبیر
رہائیش باید کرد ج بجا او نهایت سرکش و بد فعل ست از رہائی او سزا لیش
بهتر ست س هیچ شنیده نمی شود که از تو چه گفته بود و نه ج مصلحت به قلش سفر

چلاش نوکری میگردند س شنیده ام که شخصی از درخت نارجیل افتاده جان داد
سیدانی که باشندهٔ کدام جاست ج از مسکن وزاد بومش خبر ندارم س
لیل ونهار بکدام شغل اوقات صرف میکنی ج روز بخوردن و شب بخفتن
س کدام کس میرود که بدنبال او صدها طفلان مے روند ج سیمون بازیست
س گاوبان برای دوشیدن گاو ماده چرا نیامد ج از سببش آگاه نیم س تراز خود
پیچیدن ونازیدن زیبا نیست ج آری خطا کردم س سیان بهواز کفتیگی پا
نهایت عاجز ند تدبیرش چیست ج ادویهٔ او نزد من ست فردا او را داده
خواهد شد س ترکیدن تو خوش نمی آید چرا خاموش بناشی ج مجانمیدانی
که صاحب الغرض مجنون ست س استاده باش بعد خوردن طعام می آیم
ج برود بحور استاده ام س شیخ صاحب کجا رفته اند ج برای احتیاج انسانی
دربیت الخلا س داغ بر رخسارهٔ تو چگونه افتاد ج از لفت دیگ س
فیاضا از دل گرفتن مردمان همسایه حیرانم چه کنم ج در خانهٔ من سکونت اختیار
کن وکدامی مردم را مکان خود برای ماندن بده واز کرایهٔ او منتفع شو س
روغن نزد تو هست ج چو از من کنه شده از کار رفت س این زن دندان
افتاده کجا میرود ج برای فلخیدن پنبه س سنگ ترازو برای وزن نمودن
صابون بیار ج می آرم س کدام جانوران می پرند ج فرستوک
وکبوتر وزاغ س برای افروختن چراغ آتش از آتشدان وکبریت از طاق
بیار ج خاطر جمع دار می آرم س صراحی در خمدان یافته نمیشود ج هرچه داروش
بود خرچ شد س در دست خود چه میداری ج کلک س رعایای تو

تراسید ہم چرا مادہ گاؤ یش نمیگیری ج نخواہم گرفت برادر تو میخواہد اورا
بدہ س درباغ چرا نمی آئی ج از نخشیدن نردبان در پا ہم درد ست
لہذا نمی آیم س در دست طفل تو چیست ج گلفشان س کلند تو چہ شد
ج گم شد س افتاندہ برنج چہ کردی ج شخصی بردس سو جب پر بدن
اعضا چیست ج بسبب ضعف س از پر وس بینی عاجزم چہ کنم ج فلفل گرد
سائیدہ بران نہ س نمیدانی کہ از کفیدن لب گفتگو کردن سے نے تو انم
ج بلی از کفیدن لب تکلیف اشد بیگر وس کبوتران کجا نشستہ اند
ج دو بر چیتر و سہ بر اڈہ س بگو عمر جد تو چہ قدر گذشت ج نود و نہ سال
س درین حوض مروج چرا ج زلوک بسیار ست س در ہولاسیان فمت اللہ
بہ صحبت مرحوم الدش و بد فعل میباشد چرا مانع نمیشوی ج مجا اکثر منع کردم الا
گفتنم بخیالش نیامدہ لہذا مجبورم اگر ترا یقین نباشد تو ہم اورا بگو ج
شفیقا اگر گفتن تو اورا سود مند نشد ما را کہ می پرسد س پاشنہ در شکست
ج شکست س چگونہ شکست ج از صدمۂ گاؤ نر س چوب فروش ہیزم
می فروشد ج قیمتش مناسب دادہ بگیر س شیر در دیگ گلی بول کرد
چہ نمودہ شود ج اورا بشکن و دیگر بیار س کدام کس گل آوردہ است ج
خربندہ س زیر پلنگ چیست ج پوست مار س مارا ضرورتاً کو بداست
بجز ج نزد شخصی خار کش ست و آنرا میفروشد اگر حکم باشد بیارم ج بیارہ
س بدوز ج چشم سوزن شکست چگونہ دوزم س ہنوز از دل تو تما خسرہ
زفت ج نرفت س برشتن زن بیوہ حارج مشوہر قدر یا فتنی ذمۂ اوست

ازمن نگیرج بده من پیش تو چه نهاده است ج آره وسوهان واشکنه س چرا
مثل زنان برخ پشده زنبوری آراستی ببروازج مے بردارم س در
ساغرچیست ج هیچ نیست س سراسیمه چرا هستی ج از خوف تو
س خوابانیدن تو خوب شدج شد س ناخن گیر و موتراش تو چه شد
ج درچاهی افتاد س آغالیدن سگ ترا لازم نبود ج هرچه شد شد اکنون معاف
فرمائید س حسب الحکم براے آوردن پاپوش نزد کفش دوز رفته بودے
چرا نیاوردی ج باعث نشدن ملاقات س کدام کس ترا روپیه فرستاده
است ج بیر کشور س خامهٔ من چه شدج در قلمدان بیجوج سیجویم نے
یابم س چشم احول دستو کدام شخص ست ج براور رسن سازس
کوری برگوری نشسته ترا میخواندج بگوکه گفتم الأسے آید س شمشیرخان
تیغ اجل خورده راهی ملک عدم شدند ازین واقعه نهایت افسوس دامنگیر
حال من ست چه کنم وچه تدبیر سازم ج شفیقا از افسوس وگریه چه حاصل جز
صبر چاره نیست نمی دانند که هر ذی جان را ذائقهٔ شربت موت چشیدن ست
س ضرورت روغن کتان بسیار دارم بنابران براے آوردن روغن
تخم کتان نزد روغن فروش رفته بودم آدمی گوید که امسال سیلابی که
آمده بود دران سیلاب چرخشت من آب ببرد چگونه روغن کشیده شود
مهربانا اکنون چه تدبیر نمایم که روغن بدست آید ج شکسته خاطر مشو نزد
من ست حسب ضرورت تو داده خواهد شد س براورا پدر تو دشمن تست
ترا دوچار شدن مناسب نبود ج غلطی شد س باعث شدن خون فاسد ترا

تراشیدن خون بشمشیر ضرور باید ج چه کنم شاخ کش میرسد آید س آواز سیل می آید ج آری س این مردم چه میفروشند ج روغن خوک آبی س از گرفتگی آفتاب خبر داری ج نه س مادر پدر تو ترا می طلبد ج میروم س ای زن در کنار تو طفل کدام کس ست ج پسند من س ریش او مانند غله افشان ست ببین ج بلی س باعث درهم کشیده شدن پوست چیست ج موجب سرماست س انبه بو گرفته ج آری س موجب بو گرفتن چیست ج از سهو دیده نشده س اکنون ضرورت مهره کشیدن ست ج نیست س در میان گرفتن شیر احاطه ج از دور اندیشی بود چنین نادانی چرا کردی ج هر چه شد از غلطی شد س از حال دل چشم خورده خبر داری ج مهربانا واقفم دل چشم خورده چون گل خشک پژمرده میباشد بلکه چشم رسیدن آفت جان میگردد س بر آشفتن سپاه بر زن پیر موجب چه بود ج باعث دادن دشنام س رنگ بریدن دستار ممکن ست ج ممکن ست س موجب گونه گشتن و رنگ پریدن این مرد و زن باره چیست ج باعث نحوست بخت او س نان بستن ضرورست ج ضرورست س دهه ولنگ شدن و دو گردانی تو از اقربا چیست ج سببی ست س در قالب زدن ڈول کلان و ڈول کوچک باید ج باید س دهان بند بستن پسر تراز بیانیست ج نیست س میگویی نیست شمع چرا نمی کنی ج میکنم لیکن بنجالش نمی آید ... افکندن و حمله آوردن مرد پیر ضعیف را هرگز مناسب نبود

این چه کردی ج تنها جز نادانی دیگر چه بود خطا شد س همراه تو کدام
کس ست ج دهل زن س باین هنگام دایره زدن از دایره خرد بعید
است باز آ ج باز آمدم س در دست سگبان چیست ج طناب
س بوقت برگشتن آفتاب برای آوردن پادنگ بخانه تو رفته بودم
دیدم که مادر پدر تو به تنبیه دندان بر آوردن ست موجب چیست ج باعث
جنبانیدن دوره کردن س سبب سراسیمه گشتن طبیعت و اشکناک شدن
چشم چیست ج از ترسانیدن جگر خواره س از کنیز پنبه زن گو که برادر خرد
شوهر تو بخاک می غلطد ج نخواهم گفت ترا چه ازین قصه که گاو آمد و خر رفت
س بر دیوار بر آمدن ترا لازم نبود باین عمر عقل سنجیده نشد معلوم میشود
که ریشش بدروغ سپید کردی ج خطا شد معاف فرمایند س آتش افروز چه شد
ج گم شد س بدیوار کشیدن چرا توقف میکنی ج بعدم دستیابی گل س
چه میجوئی ج پاتدان س در بازار دست بباز وزدن بهتر ست ج نه
س مگوئی نه چرا این فعل از تو بوقوع آمده ج از ورغلانیدن یاران س
امشب شب ماه است باعث تاریکی چیست ج خبر از ماه گرفتگی داری و میپرسی
س این زن صاحب عصمت ست ج نه طبق زن ست س همشیره زاده تو
در دست خود چه میبرد ج لکش س شنیده ام که نزد تو گل بسیار ست مرا
مقدار یک سر انگشت بردارند عنایت سازند ج درین وقت دادن
نمیتوانم الا بوقت شام داده خواهد شد س موجب خاموش شدن چراغ چیست
ج باعث وزیدن باد تند س عندلیب از کجا یافتی ج از داستار س

خوانیدن زن پیر را باید ج نباید س صیاد چه میکند ج دام می گسترد
س پرداختن چه میکشی ج تشویش س طفل یتیم را سرزنش کردن ترا نباید بلکه
در بر گرفتن شاید ج آری س آسیا گردنا جست فرمایید است هنوز فرمایش
س دیار کرده نداده چه نمود و شود ج از چه داد و گر جز این تدبیر تدبیر دیگر نیست
س امشب در نیمه لیل بر کناره چاه زنی استاده دیده بودم شما را معلوم ست
که کدام زن بود ج یارم این خیال تو غلط ست او راز ن گواه ماده غول بود
س زیر پای تو چیست ج سنگ پاست س چه بینی ج زانچه می بینم
س شیشه نزد داشتن چه بهاست ج البته خوب ست س عجب
در دیده دیدن چه پیشه ج وجهش میرسی این راز قابل اظهار نیست س
کجا میرفتی ج در تجارت س این زن بر دوش چه داشته میبرد ج بوریا س
کجا میبرد ج برای فروختن حصیر بازار س درختی که پیش مکان تست
از رسیدن صبح جانوری عجیب شکل دکربه الصوت می آید و بران می نشیند
پیدا نی ج نمیدانم س از کجا می آئی ج از چرک س بر کتف تو چیست
ج آبله س چرا رفتی ج از خوف درخشیدن برق س از علاقه بند تسبیح آورده
ج آوردم س بر دکان سقط فروش برو و سنگ چقماق بیار ج او را آگاهی
ندیده ام چگونه آرم س رنگریز چه میکند ج سر انداز میرزد س از گفتن تو اراضی ائمه
خرید کرده شد حالا برادر بائع میگوید که از اراضی بیعه بائع را علاقه نیست
چگونه بیع کرد ترا مغالطه داد ان س لازم نبود ج رنجیده خاطر مشو برادر بائع کاذب
است س نگین انگشتری تو شوخ ست ج آری س قبله گاه از فضل او

ج آری س ازانجا که از آنجا چرا نمی آری ج اجرت خود می طلبد س بده و بهار ج سیلام
و می آرم س نامه در دست تو بفرستم و کلک گهربار کیست ج نوشته دوست
دل ست س نامه محبت شمامه دوستی رسیده بهارستان آشنائی را تازه
کرده دلم بمطالعه او چون برگ گل تر شاداب گردیده شکر این نعمت عظمی چه
بجا آرم ج بیار بینم بچه روش منقار عندلیب خامه ترانه طراز در بهارستان
دوستی ست س بروز جمعه چنانکه آفتاب به بلندی یک نیزه رسیده بود
درانوقت به تهیه غسل بودم که از پس مکان آواز فسونسازان بنده نواز بگوشم
رسیده خواستم که از باده ملاقات آن والاصفات متلذذ شوم الاسبی چنان
پیش آمده که رفتن نتوانستم ای همدم آن دم کجا سیر فتی ج بباغ یاری برای
آوردن سیبی س فیاضا تنور شکم از آتش اشتهائی میخواهد ج اندیشه
مکن خاطر جمع دار مرا از سرکار فیض آثار قبله دوجهانی و کعبه جاودانی شیخ
غلام صمدانی بنظر مهربانی دونان باقرخانی معرفت شیخ سبحانی عنایت شده است
می آرم دست بشو و بنوش س غمیکه داری اگر بر دیگر بودی هرگز پوشیده نماندی
آشکارا شدی چگونه پوشیده داری ج داور ساجد او س راز دل
بلب آوردن بعید از دانش و دور از عقل ست س هرچه اوصاف فضل حسین
و سید الطاف علی بلسان شیرین بیان آن نور عین شنیده بودم عند الملاقات
زیاده ازان یافتم صحبت داشتن با چنین مردان خوب ست عقل سنجیده و سیرت
پسندیده دارند هر روز ملاقات شان ممکن ست ج ممکن ست س تا جائیکه بسر داری اگر
بر سرت داری و دیگری برای خود آری بعید نیست از یاری و وفاداری ج آنی یاد ست آرم و به

سر شما امیدوارم من ضمیر آگاه باد پیروز از حضور مشفقی نامهٔ [illegible] خردمندزادان دوست وست
روشن گردانید از بیاضش صبح شادمانی پدید آمد اگر حکم باشد برای [illegible] و
ج مُحبّا کجاست بیار من هم دیده و دیده را از انوار او پُرنور سازم س غرباً انوار البته ازین
سراپا خطا خطا به ظهور آمده از صدمهٔ ندامتش نه خون در جگر مانده نه آب در دیده امیدوار
از اخلاق خداوندی آنست که قلم عفو بر ورق گناهم کشند ج بخشیدم و معاف کردم
س روشندلا به لم سے آید که دلبر را از درد فرقت آگاه سازم در بنیاب براے آن
معدن الطاف چیست ج مُحبّا احوال قتیل بقاتل گفتن چه حاجتست بر شمع حال
سوختن پروانه خوب روشن ست س نسیم چمن وصال تو دلم را شگفته و خندان کرد
امید از کرم تو چنان دارم که روز و شب بخانهٔ من باشی ج پیچیدن گردن از حکم تو ترک
ادبست لکن مکانم خالیست خوف دزد ویست س ای مخزن اشفاق بیان حکایت
تمادی ایام فراق چه سازم من دانم و دل من داند ج بلے من هم از مفارقت تو
چنان بیقرار بودم که زبان را طاقتی نیست که شرح آن بمیزان بیان سنجد س
دلبرا و بعین الیقین ست که دُرِ مقصدم از صدف امید بکف آید از کردن دعا غافل
مشو ج خدا کناد که شاخ مطلب تو از ثمر مراد بارور گردد س هر گاه از هجر یاری دردی تجو
رونماید علاجش چیست ج جز شربت دیدار شفاے مریض عشق دشوارست
س مُحبّا از جور زبیرهٔ تو اقربایش عاجز و حیران اند و جز دعای بد دیگر نمیکنند و
برادر خرد او ضد او اکثر با آن ظالم میگوییم که ای نگون بخت نمیدانی که در کشت
عمر تخم نیکی کاشت خرمن نیکنامی جمع ساخت و هر که دانهٔ بدی در مزرعهٔ زندگانی
فشاند جز آنکه لعنت خدا برو آید دیگر چه بلکه مقوله مولانا روم علیه الرحمه پیش او

گفتم مقوله از مکافات عمل غافل مشو + گندم از گندم بروید جو ز جو + مگر بخیالش
نمی آید از حالش خبر داری یا نه ج مشفقا فکر او پیش من مکن گوشت خوردان سگ
من لب تشنگان باده شوق را چرا از شربت دیدار سرشار نمیسازند ج بباعث مسافت
بعید و راه دور دستش من محب پرور فیض گستر دلبری رشک قمر زلف او چون سنبل تر
تیری سینه دوز مژگانش بجگر با غم می آید وقت سحر گلگشت میکند بزیر هر شجر گشت
باغبانم این خبر در حیرتم که حور است یا پری یا البشر برای مشاهده او میروم این دل مضطر
اگر بدل آید تو هم پروای برادر ج باش همراه تو میروم بشوق دیدار آن دلبر وسیله تو او را
ببینم یک نظر من آتش برق حادثه در خرمن دل این نامراد افتاد بجز ابر عنایت و امداد
آن سراپا وداد صورت پناه در آئینه دل رونمی نماید شعر برآوردن کار امیدوار
ز قید بندی شکستن هزار + ج آشفته خاطر مشو عنان صبر از دست خود مگذار
بر رحمت حق نظر دار سفینه دل در گرداب اضطراب مینداز کرم کارساز کشتی امید تو
بساحل مراد میرسد شعر صبوری کنی گر ترا دین بود + که تعجیل کار شیاطین بود +
من از دوری عزیزم خورشید علی چون ذره برخاک اندوه غلطانم باید دید تا کی
تشنه زلال مواصلت را بچشمه مراد میرسانند از تشریف آوریش خبرداری
ج شاد باش از فضل خالق ارض و سما درین هفته از شفق امید نجم مقصد تو
میتابد من از جور گردون ناهنجار دیده خونبار عقل سرگشته جگر خون آغشته
در زنجیر گریه و ماتم بسته پیوسته مبتلا هستم علاجش چیست ج جز فضل حق داروی
نیست من جانا چشم تو چرا قطره زن اشکها چون کواکب باین حادثه سینه پر آتش
و دیده پر آب و ناله بر لب ج نمیدانی و خبر نداری که یارم از من رو تافته رفت و

با دشمنان شد هم نشست ج شعر بشنوای خردمند زان دوست دست
که با دشمنانت بود هم نشست + س مهربان و مشفق و دلدار من + محبت پرست و
وفادار من + عزیزے فرستاد نامه مرا + ز حالش خبر ده مرا مشفقا + ج چه گویم
شنو از من ای چاره ساز + بگوش دل و جان بنده نواز + بمضمون دل بسته
چون تاختم + درون دیده و دل چو انداختم + چنان شد هویدا از نامه مرا +
که راقم با فلاس شد مبتلا + ازین رو دلم گشت اندوهگین + پریشان حواسیم و
خاطر حزین - س پسر را چرا میدهی گوشمال + ج نمیخواند آموخته بد خصال
س رسیدن ترا یار زیبا نبود + ج خطا گشت اکنون به گفتن چه سود
س تو خاطر چرا داری اندوهگین + ج ندانی که گم شد ز خاتم نگین +
س چرا تو نمی خسپی ای مهربان + ج بآواز گریه و آه و فغان + س
یقینت نه گردید بر گفتنم + چه حالست اکنون بگو مشفقم + بتو دشمنانت چه پیش
آمدند + ج چه گویم عدو جان مادی شدند + چه تدبیر سازم چه درمان کنم +
باین فکر فرسوده جان در تنم + س چرا تو نمیگیری از من روا + ج ضرورت مرا نیست
درم چرا + س چرا طفل را میزنی بیگناه + ج ندانی که زانی ست این روسیاه
س چرا ساختی تنگ کبوتر را + ج خطا شد خطا شد خطا + س بگو بردمی از من
چرا + چه دیدی خطا چه گنه یافتی + ج نه دیدم خطا نه گنه یافتم + زجور فلک
آزرده تافتم + س چرا خاطر از خانه برداشتی + به صحرا چرا آشیان ساختی +
ج زیرا که اکنون تاب گفتار نیست + چه گویم که درخورد اظهار نیست +

خاتمه در نظم

رسیده باین صفحه چون خاکسار
همین بست کافی زیاده مگو
ز غوغای مردم شنیدم پسی
بگوش دلم چون رسید این ندا
چو از صفحه و سطر گیری خبر
نداریم طاقت نه تاب و توان
عبث دام تزویر می گسترند
که تا زنده داری تو محفوظ دار

بمن گفت آن دم دل بیقرار
مناسب که از طبع تاریخ جو
اگر گو هیند اشخاص با هر کسی
بدرگاه حق شکر کردم ادا
برون از خدا نیست ای باهنر
که فضل خدا را نمایم بیان
شکاری نه جز عیب دیگر بنا
ز آفات وا رکید این روزگار
بکن دستگیری توای دستگیر

کن این نسخه را ختم عبد العزیز
کلامش پسندیده آمد مرا
بطفلانم اکسیر شد این کتاب
بگفتم که این است فضل خدا
مرا دستگاهی و درینکار نیست
همیشه مرا از زبان حسود
بلرزه دارد و مرغ روحم چو بید
مددگار من شو توای کردگار
بحق رسول بشیر و نذیر

به طفلان ذی شوق نا اهل تمیز
قلم را گرفتم بانگشت‌ها
یقین است گردند از و کامیاب
وگرنه کجا این فن و من کجا
بجز رحمت حق مددگار نیست
نگهدار از لطف خود یا ودود
خدا عیب جو را کند نا امید
بحق شه دین و آل کبار

تاریخ تصنیف از عاشق شفیع المذنبین جناب چودهری ریاض الدین صاحب

شد چو از عبد العزیز آرزوی نیت تمم
بهر طفلان دبستان نسخهٔ تعلیمیه
بی تکلف اسم تاریخی بگفتا آرزو
بهر تعلیم عزیزان ن...

تتمه نظم

درین مصلحت مشوره خواه ام
اگر کم [illegible]
[illegible]
...پسند آمده آ...

L۱۹۱

ز حالِ دلبر تو هستم آگاه
نمیدانم چه گویم اسم آن ماه
بشمشیر ستم کردی دلم ریش
چو جانان زیست باشد آشکارا
باین حالم چه میگوئی بگو تو
بگفتا زمن که بس کافیست کافیست
رحیما بر خدا بیم نظر کن
بفضل خود پدر هم مادرم را

که امشب با غیبت رفت آن ماه
ز نام او نه واقف هم نه آگاه
چه کردی با دل بی جفا کیش
ترا من می شناسم هم تو ما را
مناسب هر چه دانی زود تر گو
اگر گفتن ترا یک چیز باقیست
بفضل خویش رحمت زود تر کن
ببخش ای مالک پروردگارا

[illegible]
ز قرب من چرا بهیر
نمی خواهم که آئی پیش چشمم
شفیق ما ز لطف مهربانی
مرا از دستان یک دست بنما
شنیده این سخن بس شاد گشتم
کریما از کرم جانم بکن شاد
ز دوزخ ایمنا محفوظ باشم

[illegible]
میسر شد ز یا...
تو جانی و مرا از گ...
بتحریرش میان جد بسم
ز اولادم مکانم را کن آباد
طفیل مصطفی محفوظ باشم

تمت

الحمد لله و المنة که این رساله نسخهٔ تعلیمیه بماه شعبان المعظم ۱۳۱۷ هـ در مطبع قومی طبع شد۔